

فصل ۴۹

صبح شنبه پانزدهم ماه اوت، پس از خواب بد شبانه، هیلاری را بیدار کردم و آنچه را میان من و مونیکا لوینسکی اتفاق افتاده بود، برایش شرح دادم. چنان به من می‌نگریست که انگار بر مغزش ضربه وارد کرده‌ام. بیشتر، از این امر ناراحت بود که چرا به او دروغ گفته‌ام. تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، اظهار تأسف و پشیمانی بود و اینکه احساس می‌کردم نمی‌توانم در این مورد با کسی، حتی همسرم، حرف بزنم و در نتیجه به منظور جلوگیری از وارد شدن آسیبهای خانوادگی، این موضوع را از همه مردم پنهان داشتم. به هیلاری گفتم که از او و چلسی به خاطر کاری که انجام داده‌ام، شرمنده‌ام. پس از مواجه شدن با ماجراهای گوناگونی که از شروع دوران ریاست جمهوری گریبانگیر ما بود، نمی‌خواستم به این دلیل از کاخ سفید اخراج شوم. هنوز نمی‌دانستم چرا چنین اشتباه احمقانه‌ای مرتکب شدم.

مجبور بودم با چلسی هم حرف بزنم. صحبت کردن با او، مشکلتر بود. دیر یا زود، همه دوستانش متوجه می‌شدند که پدر او، انسان پاک‌سرشتی نیست و این، امری غیر معمولی بود. همیشه بر این باور بودم که در دوران تحصیل چلسی در مدرسه، پدر خوبی برایش بوده‌ام، ولی این بار چلسی مجبور بود نه تنها از اشتباه پدرش آگاه شود، بلکه بفهمد که من حتی به مادر او هم دروغ گفته‌ام.

آن روز، همزمان با یک اقدام تروریستی دیگر در اوماگ ایرلند شمالی بود. مخالفان قرارداد جمعه خوب، با انفجار یک اتومبیل بمب‌گذاری شده در مرکز خرید آن شهر، در شلوغترین ساعت، بیست و هشت نفر را کشتند. همه امضاکنندگان قرارداد از جمله شین فن، آن اقدام را به شدت محکوم کردند و من نیز همدردی خود را با خانواده قربانیان، به اطلاع آنان رساندم. یک گروه شورشی مرسوم به IRA واقعی، مسئولیت انفجار را بر عهده گرفت. آن گروه در حدود دوستان عضو و هوادار داشت و همین تعداد برای جلوگیری از پیشرفت روند صلح، کافی به نظر می‌رسید.

روز دوشنبه برای ادای شهادت، به اتاق استار رفتم. چهار ساعت مورد بازجویی قرار گرفتم. استار موافقت کرده بود مرا به دادگاه نبرد. شاید از واکنش رسانه‌ها پس از بازجویی از هیلاری، به شدت می‌ترسید. هیأت منصفه دادگاه از طریق تلویزیون مدار بسته، همه ماجرا را مشاهده می‌کرد. استار مرا تحت فشار قرار داد تا اعتراف کنم که به مردم آمریکا و نمایندگان کنگره دروغ گفته‌ام. می‌دانستم لحظات پرمخاطره‌ای در پیش خواهم داشت.

پس از بازجویی مقدماتی، اظهار داشتم که در سالهای ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷، با مونیکا لوینسکی روابطی داشته‌ام که گرچه از نظر اخلاقی قابل سرزنش است، ولی آن‌گونه که شنیده‌ام، روابط جنسی به حساب نمی‌آید. به هر حال تاجایی که در توان داشتم، کوشیدم به همه پرسشها، پاسخ درست و مناسب بدهم.

بازپرسان پرسشهای بسیاری را در مورد ارتباطات جنسی مطرح کردند که قاضی رایت به آنان تحمیل کرده بود. انگار همه به دنبال دستیابی به اطلاعاتی بودند که صحت نداشت، ولی آنها را در ذهن پرورانده بودند.

پس از افشای ماجرا، به خوبی می‌دانستم که به همه در مورد این موضوع دروغ گفته‌ام. همیشه گفته‌ام که هرگز دوست ندارم دروغ بگویم و بشنوم. پس از پایان محاکمه چهار ساعته، شش یا هفت بار پرسشهای دیگری از سوی بازپرسان مطرح شد که تنها یک پاسخ برای همه آنها داشتم. چهل میلیون دلار سرمایه‌گذاری در مدت چهار سال، نتیجه‌ای جز تغییر هدف برای دشمنان ما نداشت: تبدیل ماجرای وایت واتر، به یک رابطه ساده!

جلسه دادگاه خصوصی در حدود ساعت شش و نیم به پایان رسید، یعنی سه ساعت و پانزده دقیقه پیش از سخنرانی برای مردم. همه کارکنان کاخ سفید و حتی جلسی، با نگرانی در انتظار به سر می‌بردند و خوشبختانه در ساعت هشت، هیلاری نیز به ما ملحق شد تا علیرغم ناراحتی، به سخنرانی پردازم.

از پیش تعیین کرده بودیم که چه باید بگویم و چگونه اعتراف کنم که اشتباه فاحشی مرتکب شده‌ام. پرسش اینجا بود که آیا باید به فرآیند ماجرای تحقیقات استار نیز اشاره کنم و از او بخواهم به این کارها پایان دهد یا نه. نظر غالب، این بود که این کار را انجام ندهم. اغلب مردم می‌دانستند که استار خودسرانه به کارهایش ادامه می‌دهد، ولی می‌خواستند این امر را از زبان من بشنوند. در این مورد، تنها هیلاری نظری ابراز نکرد و در عوض به همه گفت که مرا تنها بگذارند تا بتوانم متن سخنرانی را بنویسم.

در ساعت ده، به مردم آمریکا توضیح دادم که مسئولیت کارهای شخصی و دروغگویی خود را می‌پذیرم و احساس شرمندگی می‌کنم. به آنان گفتم که برای حفظ نهاد خانواده، مجبور به این کار شدم و اظهار داشتم به سختی برای جبران این اشتباه، تلاش خواهم کرد.

روز بعد به تعطیلات و به مزرعه مارتا رفتیم. معمولاً برای حضور بیشتر در کنار افراد خانواده، روزشماری می‌کردم، ولی در آن روزها بیشتر دوست داشتم به کار پردازم و به تعطیلات نروم. همچنان که به سوی هلیکوپتر می‌رفتیم و جلسی میان من و هیلاری حضور داشت و بادی، سگ من، به دنبال ما می‌آمد، عکاسان با گرفتن عکسهای متعدد، اندوهی را که در چهره داشتم، به خوبی نشان دادند. همسر و دخترم، به ندرت با من حرف می‌زدند.

دو روز نخست تعطیلات را به التماس به جلسی و هیلاری برای بخشیدن گناهان گذراندم. پس از آن طرح حمله به القاعده را مرور کردم. هر دو شب، هیلاری به بستر رفت و من مجبور شدم روی کاناپه بخوابم. روز تولد من، ژنرال دان کریک، به مزرعه آمد تا در مورد اهداف مورد نظر سیا، قرارگاه القاعده در افغانستان و همچنین دو هدف در سودان که یکی از آنها یک شرکت مالی متعلق به بن لادن و دیگری کارخانه‌ای بود

که تصور می‌شد سلاح‌های شیمیایی در آن نگهداری می‌شود، با من صحبت کند. فهرست اهداف را کوچک کردم، زیرا بعضی از آنها، واقعاً از نظر نظامی ارزشی برای ما و القاعده نداشتند و در ضمن دلم می‌خواست تلفات غیرنظامی، به حداقل برسد. ولی حمله به اجلاس، می‌توانست بسیار مفید واقع شود.

ساعت سه، فرمان نهایی را برای سندی برگز فرستادم. قرار شد از ناوگان مستقر در شمال دریا عرب، موشک‌هایی را به سوی اهداف تعیین‌شده شلیک کند.

اغلب موشک‌ها به اهداف اصابت کرد، ولی بن لادن برخلاف پیش‌بینی سیا، در هنگام حمله، در قرارگاه حضور نداشت. گزارش‌ها حاکی از این بود که او دو ساعت پیش از حمله، آن محل را ترک کرده است ولی صحت این گزارش‌ها، هرگز به اثبات نرسید. بسیاری از افراد القاعده در آن حمله کشته شدند. چند افسر پاکستانی نیز که در حال آموزش تروریست‌های کشمیر بودند، جان خود را از دست دادند.

پس از حمله، به واشینگتن بازگشتم تا برای دومین بار طی چهار روز، برای مردم سخنرانی کنم و به آنان بگویم که دستور حمله را صادر کردم، زیرا القاعده مسئول بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های آمریکا بوده و بن لادن نیز احتمالاً پایه‌گذار و حامی مالی تروریسم بین‌المللی است. او جنگی را علیه ایالات متحده رهبری می‌کرد که برایش اهداف نظامی و غیرنظامی تفاوتی نداشتند و ما مجبور بودیم به این نبرد طولانی، ادامه بدهیم.

اندکی پس از ایراد سخنرانی، رشته فرامینی را صادر و امضا کردم که استفاده از همه ابرازهای موجود علیه تروریسم را مجاز می‌ساخت. همچنین به تحریم اقتصادی بن لادن و القاعده فرمان دادم. این تحریم، مدتی بعد، شامل گروه طالبان هم شد. هنوز موفق نشده بودیم منابع مالی تروریست‌ها را در دنیا تحت تسلط درآوریم، ولی در آن روز از لایحه نیروهای اقتصادی ضروری بین‌المللی استفاده کردیم که در نبرد علیه کارتل‌های مواد مخدر کالی در کلمبیا، تأثیر خود را به خوبی نشان داده بود. همچنین از ژنرال شلتون و دیک کلارک خواستم به منظور پیاده کردن نیرو در افغانستان، همه وسایل مورد نیاز را آماده کنند. گمان می‌کردم اگر به چند پایگاه نظامی القاعده حمله و آنها را نابود کنیم، سران سازمان

خیلی زود درخواهند یافت که موضع ما تا چه حد جدی است. می دانستم که سران ارشد نظامی با این کار موافق نیستند، شاید به دلیل رویدادهای سومالی و شاید هم به این دلیل که فرستادن نیروی نظامی برای دستگیری بن لادن را در حالی که کسی نمی دانست او کجاست، زیاد ضروری نمی دانستند.

خوشبختانه اعضای هر دو حزب در کنگره، با حمله موشکی موافق بودند، زیرا کوهن همکاران جمهوریخواه خود را به خوبی در جریان امر قرار داده بود. جینگریچ سخنگوی مجلس گفت: "امروز ایالات متحده، کار درستی انجام می دهد." سناتور لات نیز اظهار داشت: "این عمل، صحیح و مناسب است."

تام داشل، دیک چپارد و سایر دموکراتها نیز موافق بودند. هنگامی خوشحالتتر شدم که محمد راشد، یکی از فعالان القاعده به اتهام بمب گذاری سفارت ایالات متحده در کنیا، دستگیر شد.

مردم آمریکا، خبرهای مربوط به محاکمه من و حمله به القاعده را همزمان می شنیدند. امیدوار بودم دموکراتها تحت تأثیر مقالات روزنامه ها قرار نگیرند و در آن شرایط حساس، خواستار استعفای من نشوند تا فرصت داشته باشم اشتباه فاحش خود را در مورد افراد خانواده و مردم کشورم، جبران کنم.

پس از ایراد سخنرانی، برای ده روز دیگر به مزرعه مارتا بازگشتم. هنوز روابط با اعضای خانواده گرم نشده بود. بنابراین برای نخستین بار پس از بازجویی در انظار عمومی ظاهر شدم و به وورستر ماساچوست رفتم تا به دعوت جیم مک گاورن، نماینده کنگره از آن ایالت، در مورد تقویت نیروهای پلیس مذاکره کنیم. بسیاری از مردم به استقبال من آمدند و خواستار ادامه کار رییس جمهور خود شدند. عده زیادی می گفتند آنها نیز در زندگی شخصی خود، اشتباهاتی مرتکب شده اند و جز اظهار تأسف از واقعهای که برای من پیش آمده بود، واکنش دیگری نشان ندادند.

در اواخر ماه اوت به واشینگتن بازگشتم تا با مشکلات بیشتری به چالش پردازم. بحران آسیا گسترش یافته بود و اقتصاد جهانی را به شدت تهدید می کرد. این بحران در سال ۱۹۹۷ در تایلند آغاز شد و به اندونزی

و کره جنوبی گسترش یافت و به تدریج روسیه را نیز در بر می گرفت. در اواسط ماه اوت، روسیه در پرداخت بدهیهای خود، ناتوان ماند و همین امر موجب سقوط سهام در سراسر دنیا شد. روز ۳۱ ماه اوت، ارزش داو جونز، ۵۱۲ واحد سقوط کرد. این سقوط به دنبال کاهش ارزش آن به مقدار ۳۵۷ واحد در چهار روز پیش از آن اتفاق افتاد و همه عواید حاصل در سال ۱۹۹۸، از بین رفت.

باب رابین و مشاوران اقتصادی او طرح ویژه‌ای برای مقابله با بحران اقتصادی داشتند. هرچند مشکلات هر کشور، با کشورهای همجوار متفاوت بود، ولی نکات مشترک هم در این بحرانها، به چشم می خورد و لازم بود هرچه زودتر به رفع آنها پردازیم. ژاپن نیز در همان زمان شاخص رشد اقتصادی منفی داشت. ژاپنها بسیار نگران بودند و به ویژه پس از استعفای هاشیموتو، امیدی به بهبود اوضاع نداشتند. چین با بیشترین رشد اقتصادی، حاضر به همکاری با کشورهای آسیایی نبود و همین امر، بر میزان نگرانیها می افزود.

چاره کار، پرداخت وامهای کلان و درازمدت به کشورهای بحران زده بود تا بتوانند به نوعی مشکلات خود را حل کنند. ایالات متحده آمریکا، این کار را در مورد تایلند، اندونزی و کره جنوبی انجام داده بود، ولی وزارت خزانه داری از پرداخت مبالغ بیشتر به تایلند خودداری کرد و همان ۱۷ میلیارد دلار را کافی می دانست.

در مورد روسیه، با مشکل تایلند مواجه نبودیم، زیرا ایالات متحده از نخستین روزی که من به کاخ سفید رفتم، اقتصاد آن کشور را مورد حمایت قرار داده بود. ولی موضوع مهم در روسیه، ترس سرمایه داران از ورشکستگی اقتصادی بود که موجب شد، همه پولهای خود را از کشور خارج کنند. بیشتر مشکل روسیه، عدم همکاری بانک مرکزی و دوماي آن کشور برای افزایش مالیاتها بود، زیرا آنها مقدار مالیات اخذ شده را کافی می دانستند، ولی اعتقاد داشتند که بسیاری از مشمولان، مالیات خود را نمی پردازند.

من و هیلاری، بلافاصله پس از بازگشت از مزرعه مارتا، سفری شتابزده به روسیه و ایرلند شمالی کردیم. مادلین آلبرایت، بیل دیلی، بیل ریچاردسون و چند نماینده کنگره از اعضای هر دو حزب، ما را همراهی

می‌کردند. جیم کالینز، سفیر ایالات متحده در روسیه، رهبران دوما را برای مذاکره، به سفارتخانه دعوت کرده بود. در آنجا به این نتیجه رسیدیم که دولت روسیه باید به هر شکل، مالیات اخذ کند، از چاپ اسکناس خودداری ورزد و بدهیهای خود را پردازد. ولی تصور نمی‌کردم با آن شرایط، موفقیتی نصیب آنان شود. در ملاقات با یلتسین، همچنان قول همکاری دادم به شرطی که از میزان کلاهکهای هسته‌ای روسیه، باز هم بکاهد.

در ایرلند شمالی نیز در مجلس آن کشور در بلفاست حضور یافتم و در یک سخنرانی، از نمایندگان خواستم به مفاد قرارداد جمعه خوب، وفادار بمانند. غیر از هیلاری، عده دیگری نیز در آن سفر مرا همراهی می‌کردند که عبارت بودند از تونی بلر و همسرش چری، جورج میچل و مو مولان، نماینده انگلستان در ایرلند شمالی. علیرغم فاجعه اوماگ، مردم ایرلند همچنان معتقد به پیروی از مفاد قرارداد جمعه خوب بودند.

روز نهم سپتامبر، کنت استار، گزارش ۴۴۵ صفحه‌ای خود را به کنگره فرستاد. با توجه به جنایتها و سوءمدیریت‌هایی که در واترگیت اتفاق افتاد، هرگز چنین گزارشی به مجلس ارائه نشد. این گزارش در روز یازدهم ماه، در اختیار افکار عمومی قرار گرفت. در گزارش استار، از کلمه "جنس" بیش از پانصد بار استفاده و تنها دوبار به موضوع وایت واتر که در واقع قرار بود پرونده من به همان دلیل به جریان بیفتد، اشاره شده بود! او و همکارانش تصور می‌کردند می‌توانند با محکوم کردن من، گناهان چهار سال گذشته خود را پاک کنند.

روز دهم سپتامبر، اعضای هیأت دولت را به کاخ سفید فراخواندم و از همه آنها عذرخواهی کردم. بسیاری از آنان نمی‌دانستند چه باید بگویند. تنها می‌دانستند که ما کار خود را به خوبی انجام داده‌ایم و من فرصت مناسبی در اختیارشان قرار داده‌ام تا بتوانند به کشورشان خدمت کنند. حرف زدن با اعضای کابینه نشان داد علیرغم اشتباهی که مرتکب شده بودم، مردم آمریکا از واقعیت امر خبر دارند و تسلیم فضای نامناسب حاکم نشده‌اند. آنها از نحوه برخورد مردم در سراسر کشور اظهار رضایت می‌کردند و به من اطمینان می‌دادند که اکثریت مردم، خواهان ادامه کار رییس‌جمهور خود هستند.

روز پانزدهم سپتامبر، گرگ گریک، وکیل سرشناس و دولت خود و هیلاری را که در دانشکده حقوق با من بود، فرا خواندم تا با چاک راف، دیوید کندال، بروس لیندسی، چریل میلز، لنی بروئر، و نیکولاس سلیگمن، به دفاع از من پردازد. روز هجدهم ماه، آنها این کار را با موفقیت به انجام رساندند و قرار شد نوار صحبت‌های من در معرض قضاوت افکار عمومی قرار بگیرد.

هیچ بهانه یا دلیل موجهی برای آنچه انجام داده بودم، وجود نداشت، ولی این اتفاق موجب شد که در خلوت به رفتار خود بیندیشم و برای اصلاح آن تلاش کنم. در ضمن، من و هیلاری به تفاهم بیشتری دست یافتیم و تصمیم گرفتیم همه توان خود را صرف خوشبختی فرزند خود کنیم که او را بسیار دوست داشتیم. من همواره هیلاری را دوست داشتم، ولی نتوانسته بودم این امر را به خوبی به اثبات برسانم. بسیار خوشحال بودم که او به اندازه کافی شجاعت داشت تا با آن رویداد مواجه شود و نشان دهد که هنوز با یکدیگر دوست هستیم و می‌توانیم به ادامه زندگی زناشویی، امیدوار باشیم.

در اواسط ماه سپتامبر، واسلاو هاول، به واشینگتن آمد و در برابر خبرنگاران اظهار داشت که "کلینتون دوست بزرگ من است..." هنگامی که خبرنگاران پرسشهایی همچون اتهامات، استعفا، برکناری و غیره را مطرح کردند، هاول گفت که آمریکا چهره‌های متفاوتی دارد و "من همه این چهره‌ها را دوست دارم. از بعضی چیزها سر در نمی‌آورم. بنابراین نمی‌خواهم پاسخی به آنچه نمی‌دانم، بدهم..."

چند روز بعد، به نیویورک رفتم تا در اجلاس عمومی سازمان ملل متحد، سخنرانی کنم و از همه کشورهای دنیا بخواهم در مبارزه با تروریسم با ما همراه باشند، به تروریست‌ها کمک مالی نکنند و آنها را مورد حمایت قرار ندهند. در همان سخنرانی اظهار داشتم که لازم است موافقتنامه‌ای به امضای همه کشورها برسد مبنی بر اینکه همکاریهای خود را بر ضد تروریسم گسترش خواهند داد، هنگامی که برای ادای سخنرانی به جایگاه ویژه رفتم، اغلب حاضران از جا برخاستند و برایم کف زدند. این کار بسیار بیشتر از حد معمول طول کشید و در نتیجه متوجه شدم که از میزان حمایت مسؤولان سایر کشورها نیز کاسته نشده است.

روز بعد، در کاخ سفید، میزبان نلسون ماندلا و رهبران مذهبی آمریکایی و آفریقایی بودم. این نشست به خواست ماندلا انجام گرفته بود. در عین حال وظیفه داشتم از طرف نمایندگان کنگره آمریکا، مدال طلای کنگره را روز بعد از نشست، به او تقدیم کنم. ماندلا به من گفت: "من یک روز زودتر به اینجا آمدم تا به اعضای کنگره بگویم، مردم دنیا درباره رئیس‌جمهور ایالات متحده چگونه فکر می‌کنند." او همین کار را کرد و در کنگره از استقبالی که در سازمان ملل از من به عمل آمد، صحبت کرد و میزان علاقه مردم را به من نشان داد.

با اظهار خوشحالی از این حمایتها، دوباره به کار مشغول شدم. نخستین تلاش من، برای اجرای برنامه‌های نوسازی مدارس و سیستم آموزشی در مریلند، فلوریدا و ایلینویز بود. سپس به گفتگو با کشاورزان در مورد اطلاعات کشاورزی پرداختم و پس از آن، با توجه به سیستم مالی و اقتصادی دنیا، با همکارانم در مورد روابط خارجی مشورت کردم. در عین حال، در بیش از دوازده گردهمایی، به منظور حمایت از نامزدهای دموکرات در شش ایالت حضور یافتم.

در ۳۰ سپتامبر، آخرین روز سال مالی، اعلام کردم که بودجه‌ای ۷۰ میلیارد دلاری را تقدیم کنگره خواهم کرد که در بیست و نه سال گذشته، بی سابقه بوده است. هرچند رسانه‌ها همه توجه خود را به موضوع گزارش استار معطوف می‌کردند، ولی مجبور شدند به سایر رویدادهایی که در کشور و در دنیا شکل می‌گرفت، نیز پردازند. اعضای هیأت دولت و کارکنان کاخ سفید، بدون توجه به آنچه در رسانه‌ها به آگاهی مردم می‌رسید، با جدیت به وظایف خود عمل می‌کردند.

در ماه اکتبر، جمهوریخواهان مجلس به رهبری هنری هاید و همکارانش در کمیته قضایی، به عملیات خود به منظور برکناری من، ادامه دادند. در همان حال، دموکراتها با چنگ و دندان به دفاع از من پرداختند. رهبری دموکراتها را در آن مبارزه، جان کانیرز از میشیگان بر عهده داشت. دموکراتها از نظر قانونی ذیحق بودند، ولی آرای جمهوریخواهان بیشتر بود. سرانجام مجلس روز هشتم اکتبر را برای اظهار نظر قطعی درباره برکناری من، اعلام کرد. این امر مرا دچار شگفتی نکرد. ما انتخابات

میان دوره‌ای را در پیش داشتیم و جمهوریخواهان، تنها به یک هدف برای دستیابی به پیروزی می‌اندیشیدند: "کلیتون را بگیرید!"

در رقابتهای انتخاباتی، سرمایه جمهوریخواهان یکصد میلیون دلار بیشتر از سهم دموکراتها، ولی احتمال پیروزی دموکراتها، بسیار بیشتر از جمهوریخواهان بود. تردیدی وجود نداشت که کرسی ایندیانا را یک دموکرات اشغال خواهد کرد، نامزد این ایالت، ایوان بای نام داشت که فرماندار بود. به نظر می‌رسید جورج وینویچ فرماندار اوهایو به پیروزی برای تصاحب کرسی جان گلن، برای جمهوریخواهان اطمینان دارد. هفت کرسی برای تصاحب باقی می‌ماند که مبارزه را سخت می‌کرد.

در ماه اکتبر به سایر کارهای سیاسی پرداختم که اغلب آنها، نزدیک واشینگتن بود. فعالیتهای سیاست خارجی نیز بیشتر به خاورمیانه مربوط می‌شد. مدالین آلبرایت و دنیس راس ماه‌های متوالی در خاورمیانه به سر می‌بردند تا مانع از توقف اجرای قرارداد کمپ‌دیوید شوند.

مدالین آلبرایت موفق شده بود عرفات و نتانیا هو را در اجلاس عمومی سازمان ملل، با هم روبرو سازد. هیچکدام از آنها حاضر نبود گام بعدی را بردارد. آنها از واکنش مسئولان سیاسی کشورشان می‌ترسیدند، ولی در ضمن هر دو علاقه‌مند بودند پایبندی خود را به قرارداد نشان دهند.

روز بعد، هر دو رهبر برای ملاقات با من به واشینگتن آمدند. اعلام کردم بر اساس طرحی که در دست بررسی داریم، می‌خواهم آنها را برای ماه آینده به کاخ سفید دعوت کنم تا درباره نحوه اجرای موافقتنامه به مذاکره پردازیم. مدالین آلبرایت همراه آنان به منطقه رفت و در مرز میان اسرائیل و نوار غزه با دو رهبر به گفتگو پرداخت. عرفات همه را به ناهار دعوت کرد و با این ترتیب نتانیا هو، نخستین نخست‌وزیر اسرائیل شد که به غزه تحت کنترل فلسطینیها رفت.

روز پانزدهم، برای شرکت در کنفرانس وای ریور، به مریلند رفتیم. اگر قرارداد صلح کمپ دیوید به نتیجه می‌رسید، بهترین موقعیت برای رفع بحران در خاورمیانه بود.

در نخستین مهمانی شام، از عرفات و نتانیا هو خواستم در برابر مخالفت‌های داخلی، به یکدیگر کمک کنند. آنها چهار روز در مورد نحوه

همکاری به مذاکره پرداختند. سرانجام نتانیاهو به من اظهار داشت که نمی‌توانند به توافق دست یابند و در نتیجه پیشنهاد تازه‌ای ارائه داد: اسرائیل از سیزده درصد اراضی غرب رود اردن عقب‌نشینی کند و فلسطینیان در بهبود شرایط امنیتی اسرائیل بکوشند و همه این امور تحت نظر جورج تننت رییس سیا انجام گیرد که مورد اعتماد هر دو طرف بود.

دیروقت آن شب، برای نخستین بار با آریل شارون ملاقات کردم. ژنرال سابق و هفتاد ساله‌ای که در تأسیس اسرائیل و جنگهای آن کشور نقش مهمی ایفا کرده بود. او در میان اعراب محبوبیتی نداشت، نه تنها به خاطر طرح زمین در برابر صلح، بلکه به دلیل نقشی که در حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ و اشغال آن کشور داشت. در آن سال، تعداد زیادی از فلسطینیان غیرنظامی و غیرمسلح، به دست شبه‌نظامیان لبنانی که همدستان اسرائیل بودند، به قتل رسیدند. در مدت ملاقات ما که بیشتر از دو ساعت طول کشید، پرسشهایی مطرح کردم و پاسخهایی مناسب گرفتم.

آنچه مرا دچار شگفتی کرد، اصرار شارون به من برای آزادی و عذرخواهی از جانانان پولارد، تحلیلگر سابق نیروی دریایی ایالات متحده، متهم به جاسوسی برای اسرائیل بود. رابین و نتانیاهو، پیشتر نیز تقاضای آزادی پولارد را داشتند. واضح بود که سیاست داخلی اسرائیل و نظرات رهبران آن، نمی‌توانست بر روند محاکمه پولارد تأثیر بگذارد. اسرائیلیها انتظار نداشتند با فردی که اسناد مهم کشورش را در اختیار یکی از متحدان اصلی قرار دهد، چنین برخورد جدی و محکم صورت گیرد.

به هر حال به ادامه روند مذاکرات و تماس با رهبران دو طرف درگیر پرداختم و با افراد بسیاری تماس برقرار کردم، از جمله: اسحاق موردهای، وزیر دفاع اسرائیل؛ ابو علا و ابومازن، مشاوران ارشد عرفات که هر دو چند سال بعد نخست‌وزیر فلسطین شدند؛ صائب ارکت، رییس هیأت مذاکره‌کنندگان عرفات؛ و محمد دهلان، رهبر بخش امنیتی غزه که سی و هفت سال داشت. کوشیدم وقت زیادی را به مذاکره با آنان اختصاص دهم. با هریک از آنها که گفتگو می‌کردم، متوجه نمی‌شدم چه کسی مسؤول عدم پیشرفت کار در خاورمیانه است.

پس از اینکه در یکشنبه شب به اجماع رسیدیم، ال گور نیز به منظور سرعت بخشیدن به روند صلح، همراه با گروه خود به کمک من آمد. در میان آن افراد، چهره‌هایی برجسته همچون سندی برگر، راب مالی، و بروس رایدل از کاخ سفید و مادلین آلبرایت، دنیس راس، مارتین ایندیک، آرون میلر، وندی شرمین، و تونی ورستندینگ از هیأت دولت، به چشم می‌خورد. آنها هرروز به نوبت روی بخشهای گوناگون قرارداد کار می‌کردند و به مذاکره با مقامات ارشد فلسطینی و اسرائیلی می‌پرداختند. مترجم هیأت دولت، جمال هلال نیز نقش ویژه‌ای در مذاکرات بر عهده داشت. اعضای هر دو هیأت مذاکره‌کننده به زبان انگلیسی حرف می‌زدند، ولی عرفات همیشه از اصطلاحات عربی نیز استفاده می‌کرد. جمال هلال، همواره در زمان گفتگوهای محرمانه من با عرفات، تنها فرد حاضر در اتاق به‌شمار می‌رفت. او خاورمیانه را به‌خوبی می‌شناخت و می‌دانست هر یک از اعضای هیأت فلسطینی چه مسؤولیتی دارد. عرفات نیز او را دوست داشت. هلال به تدریج به‌عنوان یکی از مشاوران من، به عضویت گروه ناظر بر مذاکرات صلح درآمد. نظرات شخصی او و گفتگوهای خصوصی با عرفات، دو یا سه بار موجب شد که ارزش والای کار او را درک کنم.

روز دوشنبه احساس کردم در مذاکرات، پیشرفت زیادی حاصل شده است، همچنان به نتانیاهو تأکید می‌کردم که مفاد قرارداد صلح را به اجرا بگذارد و هرچه زودتر، زمین، فرودگاه، گذرگاه امن میان غزه و کرانه غربی رود اردن، و بندری در غزه را در اختیار عرفات قرار دهد و از مزایای امنیت برخوردار شود و از عملیات تروریستی جلوگیری به عمل آید. از طرفی به عرفات تأکید می‌کردم نه تنها بر تلاشهایش در جهت ایجاد امنیت بیفزاید، بلکه با گردآوری اعضای شورای ملی فلسطین، با زبانی حرف بزند که از انهدام اسرائیل، خبری در آن نباشد.

روز دوازدهم ماه، ملک حسین و ملکه نور به ما ملحق شدند. حسین برای درمان سرطان به آمریکا آمده و در کلینیک مایو تحت درمان بود. بلافاصله او را در جریان مذاکرات و پیشرفتهای و مشکلات موجود قرار دادم. هرچند به دلیل بیماری، ضعیف شده و مشغول شیمی‌درمانی بود،

ولی اظهار می کرد در صورت نیاز، حاضر است به وای ریور بیاید. به ملک حسین پاسخ دادم هر کمکی لازم باشد، از هرکس که کاری از دستش برمی آید، خواهیم گرفت. در عین حال، گفتگو با پادشاه اردن، مرا متأثر کرد. او به شدت لاغر شده و به دلیل شیمی درمانی، موهای سر و حتی ابروهایش را از دست داده بود، ولی همچنان مغز و قلبی توانا داشت. او کمک زیادی در راه برقراری صلح کرده، مورد اعتماد هر دو طرف مذاکره بود و حضور او از ایجاد حس برتری طلبی یا حقیرشماری در طرفین که معمولاً در چنین مذاکراتی وجود دارد، جلوگیری می کرد.

روز بیست و یکم ماه، تنها در بخش امنیتی به توافق دست یافتیم. به نظر می رسید نتانیا هو مذاکرات بی حاصل را رها کرده و به دنبال برگزاری مراسم چهل و نهمین سالگرد تولد خود رفته است. روز بعد، به منظور ادامه مذاکرات، ترجیح دادم در جلسات حاضر باشم. پس از انجام ملاقات خصوصی با دو طرف مذاکره که در حدود دو ساعت طول کشید، طرحی مبتکرانه به من ارائه شد. قرار شد همراه با عرفات به غزه بروم و او در گردهمایی اعضای شورای ملی فلسطین از حاضران بخواهد در صورت موافقت با قرارداد صلح، دست خود را بالا ببرند و یا برپا بایستند. سندی برگر حضور مرا در غزه مخاطره آمیز می دانست، ولی من به منظور پشتیبانی از طرح صلح، این مسئولیت را پذیرفتم.

آن شب باز هم عرفات بر آزادی بیش از هزار زندان فلسطینی از زندانهای اسرائیل تأکید کرد. نتانیا هو اظهار می کرد که نمی تواند اعضای گروه حماس یا سایر کسانی را که "دستشان آلوده به خون بود" آزاد کند، بنابراین تنها موافق آزادی پانصد زندانی بود. می دانستم به نقطه ای رسیده ایم که احتمال شکست مذاکرات می رود. از ملک حسین خواستم با هر دو طرف مذاکره، در این مورد صحبت کند. ورود او به اتاق، علیرغم بیماری و با توجه به صلابت و قدرت شاهانه ای که داشت، همه حاضران را تحت تأثیر قرار داد. با لحنی محکم و آمرانه از مزایای دستیابی به صلح سخن گفت و اظهار داشت هر دو طرف مذاکره باید به خاطر فرزندانشان، مفاد قرارداد را به اجرا درآورند. پیام ناگفته او برای همه، روشن و صریح بود: "شاید من مدت زیادی زنده نمانم، ولی شما باید صلح را زنده

پس از خروج ملک حسین از جلسه، ما به مذاکرات ادامه دادیم. این مذاکرات معمولاً میان دو یا چند نفر، بر سر میزهای گوناگون صورت می‌گرفت و موضوعات متفاوتی داشت. به همکارانم گفتم که دیر شده است، ولی قصد ندارم به بستر بروم و بخوابم. طرحی که ارائه داده بودم، در حال شکل‌گیری بود و می‌خواستم آخرین نفری باشم که جلسه را ترک می‌کند. نتانياهو و عرفات هم می‌دانستند چه تصمیمی باید بگیرند: "حالا و یا هرگز!" بنابراین آنها نیز همراه بامشاوران خود، شبی طولانی را سپری کردند.

سرانجام در ساعت سه بامداد، پس از تبادل نظر و گفتگوهای فراوان با نتانياهو و عرفات درباره زندانیان، به توافق دست یافتیم و به موضوعات دیگر پرداختیم. در اجرای سایر مفاد قرارداد، مشکل عمده‌ای به چشم نمی‌خورد، ولی در ساعت هفت صبح، بزرگترین مانع پیش آمد. نتانياهو آشکارا اعلام کرد در صورت عدم آزادی پولارد، قرارداد صلح را لغو خواهد کرد! او به این گفته من استناد می‌کرد که پیش از شروع مذاکرات صلح، قول آزادی پولارد را داده بودم. البته من به این صورت قول نداده و تنها گفته بودم که اگر قرار است مذاکرات صلح به نتیجه برسد، آنچه در توان دارم در این باره انجام خواهم داد. در واقع برای آزادی پولارد، نظر مردم آمریکا، اهمیت زیادی داشت.

پولارد اسناد مهمی از امور محرمانه آمریکا را در مقابل دریافت پول، و نه بر اساس عقیده سیاسی یا مذهبی، در اختیار اسرائیل قرار داده و محکوم شده بود. در این باره با سندی برگر و جورج تنت صحبت کردم. هر دو به شدت مخالف آزادی پولارد بودند. نظر مادلین آلبرایت نیز همین بود. حتی جورج تنت تهدید کرد که در صورت آزادی پولارد، از سمت خود استعفا خواهد داد. او برای موفقیت در امضای قرارداد صلح میان اسرائیل و فلسطین، تلاش زیادی انجام داده و حمایت سیا را از دو طرف مذاکره اعلام کرده بود و اگر استعفا می‌داد، بدون تردید عرفات جلسات مذاکره را ترک می‌کرد. در عین حال برای مبارزه با القاعده و تروریسم بین‌المللی، به جورج نیاز مبرمی داشتم. به نتانياهو گفتم که این موضوع را

در فرصت مناسب مورد بررسی قرار خواهم داد و خواهم کوشید جورج تنت و سایر مسؤولان امنیت ملی را برای آزادی پولارد، قانع کنم. نتانیا هو پس از انجام مذاکرات خصوصی و طولانی با من، سرانجام راضی شد به مفاد قرارداد عمل کند، با این شرط که آزادی زندانیان فلسطینی به انتخاب خودش باشد. این امر، مشکل تازه‌ای را با عرفات ایجاد کرد. او عقیده داشت که همه زندانیان فلسطینی، رزمندگان راه آزادی هستند، نه تروریست. دنیس راس و مادلین آلبرایت به دفتر او رفتند و اطلاع دادند آنچه از ما برمی‌آمد، همین اندازه بود. سپس من برای سپاسگزاری نزد او رفتم. گذشت او در آخرین لحظات، موجب شد که زحمات آن روز و آن شب، به هدر نرود.

اجرای قرارداد برای فلسطینیها بیشتر در مورد کرانه غربی، فرودگاه، صبرا، آزادی زندانیان، گذرگاه امن میان غزه و کرانه غربی، و کمکهای اقتصادی بود و برای اسرائیلیها، حمایت عرفات و افرادش برای جلوگیری از خشونت و مبارزه با تروریسم، دستگیری افرادی که اسرائیل آنها را عوامل خشونت می‌دانست، و امنیت را به ارمغان می‌آورد. ایالات متحده نیز متعهد به تأمین امنیت اسرائیل و کمک اقتصادی به فلسطین بود.

به محض دستیابی به توافق و فشردن دستهای یکدیگر، شتابان به کاخ سفید بازگشتیم تا این موفقیت را به اطلاع جهانیان برسانیم. اغلب افراد گروه ما، در حدود چهل ساعت مذاکره کرده و خسته بودند. آنها می‌توانستند پس از پایان مذاکرات، به خانه بروند، استراحت کنند، دوش بگیرند و بعد بر سر کار بازگردند، ولی این کار را نکردند. عصر جمعه فرا می‌رسید و من هم قصد داشتم پیش از غروب خورشید، این موفقیت را جشن بگیرم. نتانیا هو و عرفات، پس از سخنرانی کوتاه من، ملک حسین، آلبرایت و آل گور، قرارداد را درست پیش از غروب خورشید، امضا کردند. صلح خاورمیانه، هنوز پابرجاست...

لایحه بودجه، پس از پایان مذاکرات صلح و امضای قرارداد، به کنگره رفت. گفتگوهای طولانی و مخالفت‌های جمهوریخواهان، موجب شد که همه بندهای لایحه بودجه به تصویب نرسد. با این ترتیب در حدود دو هفته و نیم فرصت داشتیم تا آن را اصلاح و به مبارزات انتخاباتی

دموکراتها کمک کنیم.

چهار روز بعد، پیش از حرکت به سوی وای ریور، جان پودستا را به جانشینی ارسکین برگزیدم. ارسکین زحمات زیادی کشیده بود و پودستا را جانشین مناسبی برای خود می‌دانست. جان را از سی سال پیش و زمانی که در ستاد جودافی در سال ۱۹۷۰ کار می‌کرد، می‌شناختم و می‌دانستم در مقام تازه، با موفقیت عمل خواهد کرد.

در طول مبارزات و در هنگام شکست و پیروزی، ارسکین از همبازیان ورق و گلف من به حساب می‌آمد و از اینکه او را از دست می‌دادم، بسیار ناراحت بودم. به ویژه از اینکه دیگر نمی‌توانستم با او گلف بازی کنم، متأسف شدم.

پس از ارسکین، راحم امانوئل هم رفت. او از سال ۱۹۹۱ به عنوان مشاور امور مالی همراه من بود. امانوئل نیز ازدواج کرده و دارای فرزند بود و می‌خواست اوقات خود را در کنار افراد خانواده بگذراند. دوگ سوسنیک را به جانشینی او برگزیدم که مدیر امور سیاسی کاخ سفید بود. دوگ نیز همچون امانوئل، سیاست را به‌خوبی درک می‌کرد و با امور کنگره آشنا بود.

صبح روز بیست و دوم و تنها مدت کوتاهی پیش از رفتن من به وای ریور و گذراندن روزی پایان‌ناپذیر در آنجا، تتانیا هو نخست‌وزیر اسرائیل، موفق به کسب رأی اعتماد مجلس کشورش نشد. در همان هفته از رییس‌جمهور تازه کلمبیا، آندرس پاسترانا پذیرایی و از کوششهای او برای پایان دادن به چند دهه درگیری با گروه‌های چریکی آن کشور، حمایت کردم. همچنین لایحه جهانی آزادی مذهب را امضا و رابرت سیپل را با سمت نماینده ویژه وزارت امور خارجه، به اجلاس آزادی مذهب، اعزام کردم.

پس از آن به کالیفرنیا، نیویورک، فلوریدا و مریلند سفر کردم و همراه با هیلاری در فلوریدا به پایگاه هوایی کیپ‌کاناورال رقتیم تا شاهد عزیمت جان گلن به فضا باشیم. در همان حال کمیته مالی جمهوریخواهان در چند برنامه تلویزیونی، مرا مورد حمله قرار داد. خبر جالب این بود که بر اساس آزمایشهای دی‌ان‌ای، تاماس جفرسون، پدر تعداد زیادی از

کودکانی به حساب می آمد که از بردگانش متولد شده بودند!
روز سوم نوامبر، علیرغم سرمایه گذاریهای کلان جمهوریخواهان،
حمله به من و برخورد نامناسب با دموکراتها، جریان انتخابات، به سود ما
پیش رفت. برخلاف پیش بینی رسانه ها که حاکی از شکست دموکراتها در
انتخابات بود، ما به پیروزی دست یافتیم. جان بروکس، دوباره در لوویزیانا
انتخاب شد و دموکراتها پنج کرسی از شش کرسی خالی شده کنگره به
اشغال درآوردند.

در ایالت تکزاس، فرماندار جورج دبلیو بوش، پس از پیروزی بر
دوست قدیمی من گری مورو، در سخنانی به مناسبت دستیابی به این
موفقیت اظهار داشت: "فرصت... و مسؤلیت..." این دو سوم شعارهای
من در مبارزات انتخابات ۱۹۹۲ بود.

اکثریت قاطعی از رأی دهندگان آمریکایی آفریقایی تبار، به یک
حقوقدان جوان به نام جان ادوارد کمک کردند تا بر سناتور کارولینای
شمالی لاک فیرکلاث، غلبه کند.

روز پس از انتخابات، به نیوت جینگریج تلفن زدم تا درباره چند
موضوع مهم با او صحبت کنم. هنگامی که بحث ما به انتخابات کشیده
شد، با خوش خلقی شکست را پذیرفت و به من تبریک گفت. می گفت که
هرگز تصور نمی کرد دموکراتها چنین قاطع به پیروزی دست یابند.

در اواخر ماه نوامبر، ارسکین بولز با من تماس گرفت تا در مورد
مذاکرات مفصل خود با جینگریج اطلاعاتی بدهد. او اظهار داشت
جینگریج تاکید کرده است علیرغم نتایج انتخابات، رسیدگی به پرونده
خلع مقام و برکناری مرا ادامه خواهد داد، ولی تردیدی ندارد که
میانروهای حزب جمهوریخواه، به آن رأی نخواهند داد. با این حال
رسیدگی به آن پرونده در اولویت قرار خواهد گرفت.

راستگرایان جمهوریخواه که اکثریت را در مجلس دارا بودند، تصور
می کردند به دلیل مطرح شدن طرح خلع مقام من، در انتخابات شکست
خورده اند، بنابراین می خواستند آن کار نیمه تمام را به پایان برسانند. آنها
می دانستند در انتخابات آینده، دیگر موضوع خلع مقام مطرح نخواهد
شد، زیرا من در مبارزات شرکت نخواهم داشت.

۹۹۰ / زندگی من

تا آن هنگام، در چهار مبارزه با جمهوریخواهان، رودررو شده بودم: انتخابات سال ۱۹۹۴ که آنها به موفقیت دست یافتند؛ لایحه بودجه؛ انتخابات ۱۹۹۶؛ و انتخابات ۱۹۹۸ که در هر سه مورد، من به پیروزی رسیدم.

پس از آن، قصد داشتم از نمایندگان کنگره بخواهم برای پیشرفت کشور تلاش بیشتری از خود نشان دهند، زیرا علیرغم دریافت پاسخ مناسب از مردم در مورد خلع مقام، می‌خواستند به مبارزه عقیدتی خود ادامه دهند. کاری برای من باقی نمانده بود جز اینکه شرایط را بپذیرم و برای مقابله با آن، آماده باشم.

Reza.Golshah.com
www.KetabFarsi.com

فصل ۵۰

ظرف یک هفته پس از انتخابات، دو سیاستمدار برجسته واشینگتن اعلام کردند که دیگر در انتخابات شرکت نخواهند کرد و در آن زمان، ما در اوج درگیری با بحران تازه‌ای بودیم که صدام حسین ایجاد کرده بود. نیوت جینگریچ با اعلام استعفای خود از مقام سخنگویی مجلس نمایندگان، همه را دچار شگفتی کرد. ظاهراً یک گردهمایی خصوصی با کسانی که شخصاً و با دقت انتخاب کرده بود، به منظور تعیین نامزدهای انتخاباتی، تشکیل داده بود تا با حملاتی که علیه او به دلیل شکست در انتخابات انجام می‌گرفت، به مقابله پردازد و دیگر قصد نداشت به مبارزه ادامه دهد. در مورد تصمیم سخنگوی مجلس دچار سردرگمی شده بودم. او در بسیاری از زمینه‌ها و به‌ویژه سیاستهای خارجی، مرا حمایت و راهنمایی کرده و در مورد مسائلی که در گردهمایی خصوصی او می‌گذشت، همه چیز را با صراحت با من در میان گذاشته بود. پس از اینکه دولت مبارزه با نیوت را کنار گذاشت، او نیز در انجام کارهای صادقانه و مصالحه‌آمیز با مجلس، سخت می‌کوشید. به این ترتیب، در آن شرایط، بدترین وضعیت را دارا بود: جمهوریخواهان محافظه‌کار و میانه‌رو آمریکا ناراحت بودند زیرا حزب هیچگونه برنامه مثبتی در طول انتخابات سال ۹۸ ارائه نداده بود، و در همه مدت سال، کاری جز حمله به من نداشت؛ نظریه پردازان جناح راست نیز به این دلیل ناراحت بودند که فکر می‌کردند

هرچند او با من زیاد کار کرده، ولی چهره اهریمنی مرا به اندازه کافی، آشکار نکرده است. گروهک ناسپاس جناح راست که در آن هنگام گردهمایی خصوصی جمهوریخواهان را تحت تسلط داشت، جینگریج را رنجانده بود. آنها تنها به خاطر عملیات راهبردی او در انتخابات سال ۱۹۹۴ و سازماندهی و تبلیغ مذهبی او، بر سر قدرت مانده بودند.

اعلام استعفای نیوت، عنوان همه روزنامه‌ها را به خود اختصاص داد، ولی کناره‌گیری پت مونیهان، سناتور نیویورک تأثیر بیشتری بر افراد خانواده من گذاشت. شبی که مونیهان اعلام کرد به دنبال مبارزه برای انتخاب دوباره نخواهد رفت، دوستان چارلی رنجل، نماینده کنگره هارلم و عضو برجسته هاوس ریز و کمیته مینز با هیلاری تماس تلفنی برقرار کرد. او مصرانه خواستار دستیابی هیلاری به مقام مونیهان بود. هیلاری به او پاسخ داد که تحت تأثیر چنین پیشنهادی قرار گرفته است، ولی تصور نمی‌کند این طرح، عملی شود.

در واقع هیلاری همه درها را بست. از نحوه برخورد او، بسیار خوشحال بودم. به نظر آمد که این فکر، می‌تواند جالب باشد. با توجه به اینکه من میزان قابل توجهی از وقت خود را در آرکانزاس در کتابخانه می‌گذراندم، تمایل زیادی داشتم که پس از پایان دوره، به نیویورک بروم. به نظر می‌آمد نیویورک سناتورهای برجسته‌ای داشته باشد: مونیهان، رابرت کندی، جیکوب جاویتس. رابرت واگنر، و افراد بسیار دیگری که به آنها هم به چشم نماینده شهروندان نیویورک و هم ملت آمریکا می‌نگریستند، ولی فکر می‌کردم هیلاری بتواند برای کسب این مقام، کار بزرگی انجام دهد.

در هشتم ماه نوامبر، مشاوران امنیت ملی را به کمپ‌دیوید دعوت کردم تا در مورد عراق به بحث و تبادل نظر پردازند. یک هفته پیش، صدام حسین باز هم بازرسان سازمان ملل را بیرون کرده بود و به نظر می‌آمد که دیگر چاره‌ای جز اقدام نظامی نداریم. شورای امنیت بی هیچ خصومتی، خواسته خود را مبنی بر محکوم کردن عراق به تخطی فاحش و وقیحانه از قطعنامه سازمان ملل اعلام کرد.

بیل کوهن به خاورمیانه رفته بود تا حمایت‌های لازم از حملات نیروی هوایی را به عمل بیاورد. تونی بلر هم آماده مشارکت بود.

چند روز بعد، در اجرای خواسته‌های ما برای تثبیت شرایط مالی جهانی، با توجه به کمک ۴۲ میلیارد دلاری به برزیل که پنج میلیارد آن به صورت نقد داده می‌شد، جامعه بین‌المللی گام بزرگی برداشت. برخلاف کمک‌های مالی به تایلند، کره جنوبی، اندونزی و روسیه، این کمک مالی پیش از اینکه کشور به نقطه دیرکرد مالی برسد، انجام شد و این کار با سیاست جدید کوشش در جلوگیری از ورشکستگی و گسترش آن به ممالک دیگر، صورت گرفت. ما همه تلاش خود را کردیم تا سرمایه‌گذاران بین‌المللی را متقاعد کنیم که برزیل در طرح اصلاحات، شرکت کرده و به این پول نقد برای مبارزه با سفته‌بازان نیاز داشته است. این بار، شرایط وام IME از شدت و قاطعیت کمتری برخوردار بود، و برنامه‌ها را طوری طراحی کردیم که نوعی کمک و تشویق برای بانک‌های برزیلی باشد تا بتوانند به گرفتن وام ادامه دهند. نمی‌دانستم آیا این روش کارآمد خواهد بود یا نه، ولی اطمینان زیادی به رییس‌جمهور آن کشور، هنریک کاردوسو داشتم که به عنوان یکی از شرکای تجاری، در کسب موفقیت مالی آمریکا، کمک‌های زیادی کرد.

روز چهاردهم ماه، از آل‌گور خواستم به عنوان نماینده آمریکا در اجلاس سالانه APEC (کشورهای عربی تولیدکننده نفت) در مالزی شرکت کند. این نخستین گام برای رفتن به یک سفر برنامه‌ریزی‌شده طولانی به آسیا بود. من نمی‌توانستم به این سفر بروم، زیرا صدام هنوز می‌کوشید شرایط غیرقابل قبولی را برای بازگشت بازرسان سازمان ملل تحمیل کند. در همان حال برای طراحی حمله هوایی به بخش‌هایی از خاک عراق که مأموران اطلاعاتی ما به عنوان محل‌هایی مرتبط با برنامه‌های تسلیحاتی صدام و سایر اهداف نظامی او مشخص کرده بودند، آماده می‌شدیم.

کمی پیش از اینکه حملات شروع شود و در حالی که هواپیماها پرواز کرده بودند، نامه‌ای از عراق مبنی بر پذیرش خواسته‌های آمریکا، دریافت کردیم. در همان چند ساعت، صدام حسین کاملاً از موضع خود عقب‌نشینی کرده و متعهد شده بود که همه شرایط تعیین‌شده توسط بازرسان تسلیحاتی را خواهد پذیرفت؛ بدون هیچ محدودیتی، همه سایتها را در اختیار آنان قرار خواهد داد؛ مدارک مربوط به تسلیحات را

ارائه خواهد کرد؛ و همه قطعنامه‌های سازمان ملل متحد را در زمینه تسلیحات کشتار جمعی، محترم خواهد شمرد. البته من در این مورد تردید داشتم، ولی تصمیم گرفتم فرصت دیگری به او بدهم.

روز هجدهم، کشور را به قصد توکیو و سئول ترک کردم. به ژاپن می‌رفتم تا با کینزو ابوچی، نخست‌وزیر جدید آن کشور روابط کاری برقرار و نظر عمومی مردم ژاپن را به حمایت از اصلاحات تازه‌ای که برای پایان دادن به رکود اقتصادی پنج ساله لازم بود، جلب کنم. ابوچی را دوست داشتم و گمان می‌کردم شخصی است که بخت آرام کردن صحنه پر آشوب سیاسی را دارد. او سالها به ملت خود، خدمت کرده بود. روش سیاسی پیشنهادی آمریکا، برای او بسیار جالب بود.

در دهه ۱۹۶۰، ابوچی هنگامی که مردی جوان بود، به آمریکا آمد و در ملاقاتی با رابرت کندی که بعدها دادستان شد، در مورد راه و روش سیاسی خود، با او مذاکره کرد.

پس از برگزاری و پایان نخستین جلسه، ابوچی مرا به خیابانهای توکیو برد و در آنجا با دانش‌آموزانی که پرچمهای آمریکا و ژاپن را در دست داشتند، دست دادیم. همچنین در یک جلسه تلویزیونی در تالار شهرداری شرکت کردم و مردم ژاپن که به کم حرف زدن مشهور هستند، با پرسشهای صریح و جالب خود، شگفتی مرا برانگیختند. پرسشهایی نه تنها درباره چالشهای اخیر ژاپن، بلکه در مورد اینکه آیا من تا به حال با خانواده قربانیان بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی ملاقات کرده‌ام یا نه؟ یا اینکه چگونه ژاپن می‌تواند پدران خانواده را مجبور کند همانطور که من زمانی از روز را به چلسی اختصاص می‌دهم، برای کودکانشان وقت بیشتری بگذارند؟ یا اینکه چند بار در ماه با افراد خانواده شام می‌خورم؟ یا اینکه چگونه با فشارهایی که وظایف رییس جمهور وارد می‌کند، مواجه می‌شوم؟ یا اینکه آیا به دلیل ارتکاب اشتباه، تا کنون از هیلاری و چلسی عذرخواهی کرده‌ام؟

در سئول، به حمایت از کیم دای یونگ به منظور ادامه تلاشهایش برای رفع بحران اقتصادی و مخالفت با طرحهای کره شمالی، پرداختم. واضح بود که هیچ‌یک از ما، اجازه ازدیاد موشک، تسلیحات هسته‌ای و یا سایر وسایل کشتار جمعی را به آنها نخواهد داد. هر دو کشور در مورد شروع

آزمایشهای موشکهای دوربرد کره شمالی، نگران بودند. از بیل پری خواسته بودم با پذیرش ریاست یک گروه کوچک، سیاستهای ما را در مورد کره شمالی مرور و راهکارهای مناسبی برای آینده پیدا کند که بر احتمال موفقیت در محدود کردن تسلیحات، برنامه‌های موشکی و آشتی دوباره با کره جنوبی بیفزاید و در عین حال، کمترین احتمال خطر شکست را داشته باشد.

در آخر ماه، من و مادلین آلبرایت به منظور حمایت از برنامه توسعه اقتصادی فلسطینها، در هیأت دولت میزبان کنفرانسی با حضور یاسر عرفات، جیم وولفنسون از بانک جهانی و نمایندگان اتحادیه اروپا، خاورمیانه و آسیا بودیم. کابینه اسرائیل و مجلس آن کشور قرارداد وای ریور را پذیرفته بودند و زمان آن فرا رسیده بود که در غزه و کرانه غربی رود اردن سرمایه‌گذاری کنیم و مزه صلح را به مردم فلسطین بچشانیم. علیرغم رویارویی با چنین مشکلاتی، هنری هاید و همقطاراناش به کارهای خود ادامه می‌دادند. آنها برایم هشتاد و یک پرسش فرستادند و خواستند تنها با بله یا نه، پاسخ بدهم. در ضمن، بیست و دو ساعت از نوار تریپ - لوینسکی را منتشر کرده بودند.

ضبط آن مکالمات توسط تریپ بدون اجازه لوینسکی، با توجه به اینکه وکیل او صراحتاً گفته بود ضبط کردن مکالمات جرم است و هرگز نباید این کار را انجام دهد، از نظر قوانین جزایی مریلند، نوعی تبهکاری به حساب می‌آمد. لوینسکی به عنوان شاهد در نظر گرفته شده بود، ولی قاضی دادگاه به شاکی اجازه دعوت از او برای شهادت و اثبات جرمی که در مکالمات رخ داده بود، نداد و چنین رأی صادر کرد که مصونیت استار با اجازه‌ای که به تریپ برای تخطی غیرقانونی داده شده تا زندگی خصوصی لوینسکی را مورد تعدی قرار دهد، مانع می‌شود که لوینسکی به نفع خود شهادت دهد. بار دیگر، استار در حمایت از قانون‌شکنان که با او توپ‌بازی می‌کردند و حتی در مورد مردم بی‌گناه به او دروغ می‌گفتند، موفق شد.

طی این دوره نیز استار، برای بار سوم وب هابل را متهم کرد. با این ادعا که او در مورد کاری که با شرکت رزلاو برای یک موسسه مالی ورشکسته دیگر انجام داده‌اند، تنظیم‌کنندگان فدرال را به اشتباه انداخته

است. این تقریباً آخرین تلاش ناکام استار برای منحرف ساختن هابل و مجبور کردن او به بیان مسائلی در مورد من و هیلاری بود. در نوزدهم نوامبر، کنت استار به کمیته قضات مجلس فراخوانده شد. اتهام او این بود که تفسیرش از گزارشهای دریافتی، از حوزه مسؤلیتهایش فراتر رفته است. پیش از آن نیز، گزارش استار به دلیل حذف بخش اعظمی از شواهد کمک‌کننده به من، مورد انتقاد قرار گرفته بود. تسلیم نشدن مونیکا لوینسکی اثبات کرد که من از او تقاضای همخوابگی نکرده بودم.

از شهادت استار، سه نکته تعجب برانگیز برداشت شد. نخست، گزارش او در مورد اینکه هیچ اشتباهی در کارهای من یا هیلاری در بررسی پرونده و دفاتر مسافرتی نیافته است. رییس کنگره ماساچوست، بارنی فرانک از او پرسید چه موقعی به چنین نتیجه‌ای رسیده است و استار در پاسخ گفت: "چند ماه پیش." سپس فرانک از او پرسید چرا تا پس از انتخابات صبر کرد تا مرا از این اتهام تبرئه کند، در حالی که پیش از انتخابات می‌توانست گزارشهایش را که حاوی اتهامات بی‌پایه در مورد رییس جمهور بود، تکذیب کند. پاسخ استار به این پرسش، بی‌معنا و طفره‌آمیز بود.

نکته دوم این بود که استار قبول کرد با بعضی از جرایم به‌طور مخفیانه تماس گرفته است که این امر، تخطی از قوانین هیأت منصفه دادگاه عالی به حساب می‌آید. و سرانجام، نکته سوم این بود که سوگند یاد کرد و پذیرفت که دفتر او، مونیکا لوینسکی را برای ضبط مکالمه با ورنون جوردن، من و دیگران، مجبور کرده است. هنگامی که گزارش اف‌بی‌آی در مورد دست داشتن او در این اقدام خوانده شد، باز هم از پاسخ دادن، طفره رفت. واشینگتن‌پست اعلام کرد: "اظهارات استار تکذیب شد... گزارشهای اف‌بی‌آی، او را شگفتزده کرد..."

این واقعیت که استار به قانون‌شکنی خود در محضر هیأت منصفه دادگاه عالی اعتراف کرد و پذیرفت که علیرغم یاد کردن سوگند، شهادت دروغ داده است، هرگز مانع از ادامه کارهای خلاف و غیرقانونی او و سایر افراد در تشکیلات جمهوریخواهان نشد. آنها نقشهای دیگری را در قالب گروه‌های مخالف، بر عهده گرفتند.

روز بعد سام دش از مقام مشاور اخلاقی استار استعفا داد و گفت که استار با اظهارات غیرقانونی خود، موجب استعفای او شده است. همان‌گونه که مادرم همیشه می‌گفت، دش همیشه یک گام از زندگی عقبتر بود و یک دلار کمتر داشت.

کمی پیش از برگزاری مراسم شکرگزاری، جمهوریخواهان مجلس به واشینگتن بازگشتند تا باب لیوینگستون از لویزیانا و رییس کمیته تخصیص بودجه را به عنوان سخنگوی جدید مجلس انتخاب کنند. او زمانی که اجلاس جدید کنگره شروع شد، دستورات لازم را در راه سفر دریافت کرد. در حالی که اغلب مردم فکر می‌کردند تغییرات در جهت خلع مقام من متوقف شده است، جمهوریخواهان میانه‌رو بسیاری، مخالفت خود را با این طرح بیان کرده بودند. آنها اظهار می‌کردند که مردم آمریکا با آرای خودشان، از کنگره خواسته‌اند از بازجویی و استیضاح من دست بردارند و اجازه دهند به کار خود ادامه بدهم.

در اواسط ماه، موضوع پائولا جونز را با پرداخت مبلغ هنگفتی، بدون هیچ توجیه رسمی به نتیجه رساندم. از انجام این کار بسیار نفرت داشتم. زیرا با اجرای قوانین و تکیه بر حقایق در مسائل سیاسی، پیروزی بزرگ و آشکاری را به دست آورده بودم. وکلای جونز پرونده را به دادگاه تجدیدنظر ارائه دادند و اگر این دادگاه، رأی صادر شده را به رسمیت می‌شناخت، موضوع حل می‌شد. متأسفانه ریاست هر سه هیأت داورى را که برای رسیدگی به این پرونده تعیین شده بودند، پاسکو بومن بر عهده داشت. همان قاضی بیش از اندازه محافظه‌کاری که پس از ارائه حکمی از طرف قاضی هنری وودز که مورد پسند استار نبود، مسئولیت رسیدگی به پرونده وایت واتر را که تنها ساخته عناوین ساختگی و دروغ روزنامه‌ها بود، از قاضی هنری گرفت.

البته از طرفی می‌خواستم در دادگاه تجدیدنظر محکوم شوم تا بتوانم به دادگاه رجوع و همه مدارک مربوط به خلع و عزلهای منتشر شده را رو کنم و به عموم مردم نشان بدهم که دشمنان من چه کسانی بوده‌اند. ولی از طرف دیگر به مردم آمریکا قول داده بودم که دو سال آینده را تنها صرف خدمت به آنها خواهم کرد. فرصتی نداشتم حتی پنج دقیقه بیشتر را به موضوع جونز اختصاص بدهم. این تسویه حسابها حدود نیمی از اوقات

زندگی ما را در برگرفته و به اندازه زیادی ما را به دلیل پرداخت صورتحسابهای حقوقی، مقروض کرده بود. ولی در هر حال می دانستم اگر همچنان مستحکم روی پای خود بایستم، می توانم پس از ترک این مقام به اندازه کافی برای رسیدگی به زندگی خانوادگی و پرداخت صورتحسابهای باقیمانده، پول تهیه کنم. بنابراین شرایطی را ایجاد کردم تا در دادگاه تجدیدنظر به پیروزی برسم و بر سر کار برگردم.

انگار قرار بود قول من در مورد کنار گذاشتن پرونده جونز بار دیگر مورد آزمایش قرار بگیرد. در آوریل سال ۱۹۹۹، قاضی رایت از من خواست مخارج سفر و هزینه های وکلای مدافع جونز را پردازم. به شدت با اظهارات رایت مخالفت کردم، ولی در ضمن می دانستم بدون صرف زمان زیادی برای جر و بحث با او، به نتیجه نخواهم رسید. به راستی پرداخت هزینه وکلای جونز شرم آور بود. آنها با تباری با استار، از مقام خود سوءاستفاده و بارها از فرمان صریح قاضی مبنی بر درز نکردن خبرهای مربوط به این پرونده، سرپیچی کردند. البته قاضی نیز موضوع را پیگیری نکرد.

روز دوم ماه دسامبر، مایک اسپای از همه اتهاماتی که دونالد اسمالتز، مشاور حقوقی مستقل، بر او وارد کرده بود، تبرئه شد. اسمالتز در بررسی مساله اسپای، راه استار را دنبال کرده بود. بیش از ۱۷ میلیون دلار به دیگران پرداخته و هرکس را که می توانست، به هر طریقی مجبور کرده بود تا چیزی برای تخریب شخصیت ما بگوید. آرای دردآور هیأت منصفه، اسمالتز و استار را به دو مشاور حقوقی مستقل تبدیل کرد که تا آن هنگام در دادگاه، شکست خورده بودند.

چند روز بعد، من و هیلاری به منظور شرکت در مراسم یادبود سناتور آلبرت گور، پدر ال گور که روز نوزدهم ماه در خانه اش در کارتیج تنسی درگذشته بود، به نشویل رفتیم. گورستان کشته شدگان در جنگ، پر از مردمی بود که از همه جای کشور برای ادای احترام به کسی که خدمات بسیاری در مجلس انجام داده بود، آمده بودند. از جمله خدمات سناتور، می توان به نقش او در طرح و اجرای بزرگراه های داخل شهری، رد امضای مانیفست جدایی طلبی جنوب در ۱۹۵۶، و مخالفت شجاعانه با جنگ ویتنام، اشاره کرد. از دوران جوانی همواره سناتور آلبرت گور را تحسین

می‌کردم و همیشه از فرصتهایی که به دست می‌آوردم تا در کنار او باشم، استفاده می‌کردم و لذت می‌بردم. سناتور گور و همسرش در سال ۱۹۹۲ برای من در مبارزات انتخاباتی تلاشهای گسترده‌ای کردند.

در محل برگزاری مراسم یادبود، موسیقی پخش می‌شد. به‌ویژه نواری قدیمی از سناتور گور، مربوط به زمانی که به‌عنوان سیاستمداری جوان در تدوین قانون اساسی آمریکا از محبوبیت بسیاری برخوردار بود. تعریف و تمجید زیادی در آن مراسم از یک پدر، یک مرد و یک خدمتگزار مردم، به‌عمل آمد. پس از پایان مراسم، به هیلاری گفتم که کاش همه مردم آمریکا می‌توانستند این تعاریف را بشنوند. در اواسط ماه که می‌خواستم کشور را به قصد رفتن به اسرائیل و نوار غزه برای عمل به تعهد خود بر طبق توافقاتی که در وای ریور شده بود، ترک کنم، هیأت منصفه مجلس دوباره به پیروی از جناح راست، به خلع مقام من به دلیل دادن شهادت دروغ در محضر دادگاه و هیأت منصفه و ایجاد موانع در راه اجرای قانون، رأی داد. آنها اتهام چهارمی را نیز بر من وارد و مرا به دادن پاسخهای اشتباه به پرسشهایشان متهم کردند. واقعاً ماجرای غریبی بود. هاید رییس هیأت، از اجرای معیارهایی که منجر به خلع مقام می‌شد و یا از دعوت شاهدانی برای بررسی کارشناسانه موضوع، خودداری کرده بود. او در واقع رأی مربوط به خلع مقام را با استناد به گزارش استار به‌کنگره، صادر کرده بود، نه بر اساس شواهدی که می‌توانست تعیین کند آیا واقعاً آن گزارش صحت داشته است یا نه.

گروهی از کارشناسان حقوقی به کمیته گزارش دادند که هیچ مدرکی مرا به دادن شهادت دروغ متهم نکرده است. عده‌ای از مورخان برجسته از جمله آرتور شلزینگر از دانشگاه شهر نیویورک، سی وان وودوارد از بیل و شون ویلنتز از پرینستون اظهار داشتند آنچه ادعا می‌شود من انجام داده‌ام، با معیارهای قانونی مورد استناد پرونده‌سازان خلع مقام، همخوانی ندارد و این پرونده‌سازی در قوانین کشور، جرم بزرگی محسوب می‌شود. آنها با نوشتن نامه‌ای صریح به مجلس که از طرف چهارصد مورخ دیگر نیز امضا شده بود، بر این توضیح خود تأکید کردند. مثلاً در مورد قضیه واترگیت، کمیته هیأت منصفه مجلس، بر خلع مقام رییس جمهور نیکسون به دلیل قصور در پرداخت مالیات بردرآمد، رأی

نداد، زیرا این عمل، ارتباطی با عملکرد او در اداره کشور نداشت. ولی همه این اقدامات، از نظر هاید و محافظه کاران راستگرایی که بر کنگره تسلط داشتند، بی ارزش بود.

از زمان انتخابات، تام دیلی و کارکنانش، جناح راست را تشویق می کردند که خلع مقام مرا خواستار شود. برنامه های رادیو نیز بر آن تأکید می کردند و میانه روها نیز از درون خانه هایشان، فعالیت های ضد کلینتون را پیگیری می کردند. جناح راست می دانست که با ترساندن اعضای میانه رو کنگره، می تواند آنها را مجبور کند که به مخالفت با خلع مقام نپردازند. در راستای چنین راهبردی، برای کمیته هاید، عدم استیضاح، به اندازه صدور حکم برای خلع مقام، مهم بود. استیضاح، به معنای نادیده گرفتن آرای ۷۵ درصد از مردم آمریکا بود؛ اگر پیشنهاد استیضاح به مجلس ارائه می شد، جمهوریخواهان میانه رو به آن رأی می دادند و موضوع خلع مقام، از بین می رفت. هاید ادعا کرد که مجلس، صلاحیت استیضاح رئیس جمهور را ندارد: "یا خلع مقام و یا هیچ..." همه می دانیم که رئیس جمهور اندرو جکسون و جیمز پالک هر دو از طرف مجلس استیضاح شده بودند. طرح استیضاح بار دیگر با آرای که نمایندگان هر دو حزب دادند، مورد قبول کمیته واقع نشد. جالب بود که همه نمایندگان مجلس توانایی صدور رأی مبنی بر آنچه که بیشتر آمریکاییها خواستار آن بودند، نداشتند. تنها این پرسش باقی می ماند که چند نفر از جمهوریخواهان میانه رو را می توان متقاعد کرد.

پس از رأی کمیته، من و هیلاری به سوی خاورمیانه حرکت کردیم. ملاقاتی با نخست وزیر نتانیاهو داشتیم و همراه با او شام خوردیم. سپس در شمعدانی چند شمع برای یادبود روشن کردیم و با خانواده رابین بر سر مقبره او رفتیم. روز بعد، من، هیلاری، مادلین آلبرایت، سندی برگر و دنیس راس با هلیکوپتر به شهر جنگزده غزه رفتیم تا فرودگاه جدید را افتتاح کنیم و در هتلی با یاسر عرفات شام بخوریم. در آنجا سخنرانی مهمی را که قول آن را در وای ریور به رهبران شورای ملی فلسطین داده بودم، ایراد کردم. کمی پیش از اینکه برای سخنرانی برخیزم، تقریباً همه نمایندگان حاضر به منظور حمایت از من دست خود را بالا بردند. آن لحظه به همه مدت سفر من معنی داد. صدای نفسهای راحتی که کشیده

بیل کلینتون / ۱۰۰۱

می شد، به گوش می رسید. فکر می کردم شاید از این پس، اسرائیلیها و فلسطینیها بتوانند واقعاً در این سرزمین و آینده آن، شریک باشند. از نمایندگان حاضر سپاسگزاری کردم و به آنها گفتم که آرزو دارم مردم ساکن در آن سرزمین، مزایای صلح را احساس کنند و پیامدهای آن را به چشم ببینند. از آنها خواستم به مفاد قرارداد صلح پایبند بمانند. این درخواست، مورد توجه قرار نگرفت. کمتر از دو ماه پس از موفقیت در وای ریور، دوباره مذاکرات دچار مشکل شد. هرچند دولت نتانياهو موارد ذکر شده در پیمان نامه را مراعات می کرد، ولی احزاب ائتلافی او، موافق این کار نبودند و اجازه نمی دادند زندانیان را آزاد کند، چه رسد به بررسی مسائل مهمتری همچون استقلال فلسطینیها و مذاکره برای انتخاب بخش شرقی اورشلیم به عنوان پایتخت فلسطین. این گونه به نظر می رسید که یا مجبور بود دولتی فراگیر از یک ملت واحد تشکیل دهد و یا خواستار انتخابات دوباره شود.

صبح روز بعد از سخنرانی در برابر فلسطینیها، با نتانياهو و عرفات در هنگام عبور از مرز ملاقات کردم تا موضوع ادامه کار روی قرارداد وای ریور و نحوه بررسی مسائل مربوط به اوضاع اخیر را مورد مذاکره قرار دهیم. عرفات پس از آن ملاقات، من و هیلاری را به بیت لحم برد. او از اینکه از محلی که برای مسیحیان بسیار مقدس است حراست می کند، احساس غرور می کرد. می دانست که دیدار از آن محل در فاصله زمانی کوتاهی که به کریسمس مانده، برای ما بسیار باارزش است.

پس از جدا شدن از عرفات، به نخست وزیر نتانياهو پیوستیم تا از ماسادا بازدید کنیم. از نخستین باری که با هیلاری در سال ۱۹۸۱ از آن محل دیدن کردیم، تا آن روز، کارهای زیادی انجام شده بود تا از بقایای قلعه ای که شهدای یهودی برای دفاع از آن، تا آخرین قطره خون خود ایستادگی کرده بودند، محافظت شود. بسیار تحت تأثیر قرار گرفته بودم. نتانياهو تا حدودی اندوهگین به نظر می آمد. به فراتر از مرزهای محدود و امن سیاسی خود در وای ریور گام گذاشته بود و آینده خوبی در انتظار او نبود. هیچ راهی وجود نداشت تا بفهمیم آیا فرصتهایی که به دست آورده است، می تواند اسرائیل را به برقراری صلح امیدوار کند، یا این فرصتها به حکومت او خاتمه خواهد داد.

با نخست‌وزیر وداع کردیم و برای نبردی دیگر به سمت وطن رفتیم. شش روز پیش از آن، در دومین روز اعزام بازرسان تازه سازمان ملل به عراق، از عدم توفیق آنان به بازرسی ستاد فرماندهی حزب بعث خبر رسید. روزی که به واشینگتن بازگشتیم، ریچارد باتلر رییس بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل، به کوفی عنان گزارش داد که عراق به تعهدات خود در زمینه همکاری با او عمل نکرده و محدودیتهای جدیدی را در کار بازرسی ایجاد کرده است.

روز بعد ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر یک رشته حملات هوایی همراه با موشکهای هوا به زمین به سایت‌های آزمایشگاه‌های شیمیایی، بیولوژیکی و هسته‌ای مشکوک عراق و مناطق نظامی ویژه تهدید همسایگان، انجام دادند. در یک سخنرانی خطاب به مردم آمریکا در بعدازظهر آن روز، به این نکته اشاره کردم که صدام حسین پیش از این از سلاحهای شیمیایی برای ریختن بر سر ایرانیان و کردهای شمال عراق استفاده کرده و موشکهای اسکاد را برای بمباران به کار برده است. در آن سخنرانی افزودم که چهار هفته پیش، از حمله به آن کشور خودداری کردم، زیرا صدام قول داده بود درباره سلاحهای کشتار جمعی اطلاعات کافی بدهد و با بازرسان سازمان ملل همکاری کامل کند، ولی اینک بازرسان به طور مکرر تهدید می‌شوند. بنابراین عراق از فرصت مناسبی که در اختیار داشت، سوءاستفاده کرده است.

زمانی که این حملات انجام شده بود، ماموران اطلاعاتی ما خبر داده بودند که علاوه بر برخی موشکهای حامل کلاهک هسته‌ای، مقدار قابل توجهی مواد بیولوژیکی و شیمیایی پس از پایان جنگ خلیج فارس در عراق باقی است که هنوز توضیحی برای نگهداری آن داده نشده و در عین حال، آزمایشهای ابتدایی برای تولید سلاح هسته‌ای در جریان است. کارشناسان نظامی ما احساس کردند که دستیابی به سلاحهای غیرمتعارف برای صدام حسین، ضرورت دارد، زیرا نیروهای نظامی متعارف او بسیار ضعیف‌تر از پیش از جنگ خلیج فارس شده‌اند.

مشاوران امنیت ملی اعتقاد داشتند که باید بلافاصله پس از صدور گزارش باتلر، به صدام حسین حمله شود تا فرصت بازسازی نیروها و استفاده از سلاحهای بیولوژیکی و شیمیایی را نداشته باشد. تونی بلر و